

بنياد فرهنگي کهزاد

افغانستان از نظر کیش و آئين



احمد علي کهزاد

افغانستان از نظر کیش و آئین

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

تا جائیکه سیر مطالعات تاریخ و وثایق قدیم آریائی و حفریات و تحقیقات باستان شناسی نشان میدهد، باشندگان افغانستان قدیم یا آریانا همیشه مردمان دیندار بوده و بهر آئینی که در داخل خود مملکت به میان آمده و یا از خارج سرایت کرده است، حرارت زیاد نشان داده و نقش عقیده و دینداری خود و محیط خود را در آن حک کرده اند.

از روی تحقیقاتی که در حصص غربی و جنوبی آریانا، در حوزه اندوس و بلوچستان به عمل آمده طوریکه «اوپرت Oppert» اظهار نظریه میکند، چنین معلوم میشود که مذهب قبل از ظهور آریائی مقام بلندی داشت. باشندگان پیش از آریائی این حوالی مفکوره یک ذات آسمانی و یک الاهی زمین را نزد خود می پروراندند. [پیش از آریائی ها کمبوجه ها در این سرزمین رهاش داشتند. ف.ک.] این هر دو مطلق العنان بوده و اختیاردار تمام خوبی ها و بدی های بشری و دنیائی بشمار میرفتند.

الاهه مادر: در میان اشیای دوره کلکولیتیک حوزه اندوس و بلوچستان یک عده زیاد هیکل های زنانه پیدا شده که بعضی آنها شاید جزء اسباب بازی باشد ولی یک عده دیگر حتماً در ین دسته قرار نمیگیرند. این مجسمه ها عموماً برهنه و نیم تنه اند و گلوبندهای متعدد دارند. فرقی که در هیکل های بلوچستان و وادی سند است، این است که در بلوچستان بیشتر سر هیکل مذکور را نمایش داده اند و صورت آن خیلی بد قواره است. روی همرفته این هیکل ها را الاهی مادر تعبیر کرده اند و چون عقیده داشتند که نیمه بدن او زیر زمین است، هیکل او را همیشه نیمه تنه نمایش داده اند. نظیر این مجسمه ها از صفحات غرب آسیا از فارس گرفته تا سواحل بحیره اژه، از عیلام، بین النهرین، آسیای صغیر، شام، فلسطین، قبرس، بالقان و مصر هم پیدا شده است. طبعاً نمایش او در هر محل کمی فرق دارد ولی همه جا همان «الاهی مادر» یا «مادر طبیعت» را مجسم میسازد. پرستش الاهی مادر در آریانا در عصر کلکولیتیک حتی تا دو هزار سال ق.م. رواج و عمومیت داشت. موسیو «کرل» در 1317 از خرابه های شهر بانو در 18 کیلومتری شمال تاشقرغان (خلم قدیم) مجسمه های کوچک گل پخته یافته که به عقیده «هاکن» «الاهی مادر» یا «مادر کبیر» را نشان میدهد. علاوه برین چون پرستش الاهی مادر یا «مهادوی» (مادر کبیر) در دوره های قبل التاریخ از سند گرفته تا نیل در تمام این حصه آسیا معمول بود، وجود آن در افغانستان قبل التاریخ ثابت است زیرا حتی از وزیرستان و سوات هم شواهد آن کشف گردیده است.

این ربه النوع از خود جوهره مذکری هم داشته که به عقیده دانشمندان نمونه اول «شیوا» را تشکیل میدهد. مشارالیه را با چند روی و دو شاخ و سه چشم نمایش میدادند و بادار حیوانات میخواندند. و در اطراف و پیرامون او همیشه حیوانات را نمایش میدادند. تصویر

نرگاوی که روی بعضی مهره های «مونهجودیرو» نقش است نمونه اصلی نرگاوی است که در دوره های تاریخی نسبتاً جدید جزء علایم شیوا روی سکه ها استعمال شده است. این جوره ربه النوع و رب النوع از حوزه سند گرفته تا نیل در تمام قسمت آسیا بنام های مختلف «Cybele, Isis, Osiris»، «Rena, Ma»، و «Allis» معروف بوده و اساس مفکوره مذهبی عصر کلکولیتیک روی آن استوار میباشد.

اناهیتا: پیشتر گفتیم که پرستش «الاهه مادر» از یادگارهای قبل از آریائی است، معذالک وثایق آریائی، مخصوصاً متن اوستا از آن ذکر و صحبت میکند. از روی شهادت اوستا واضح میشود که مفکوره «الاهه مادر» یا «مادر طبیعت» شکل الاهه آب و زمین هم بخود گرفته و در آریانا، مخصوصاً در صفحات بین سر دریا و اکسوس بالاخره بنام «اناهیتا» جلوه کرده است.

اناهیتا که در اوستا مکمل تر بصورت «اردوی سورا اناهیتا Ardavi-Sura-Anahita» به دفعات ذکر شده اصلاً ربه النوع آب به مفهوم عام یا طوریکه «گایگر» عقیده دارد، ربه النوع رودخانه اکسوس یا آمو دریا بود. «دارمستتر Darmeschetter» تسمیه اوستائی فوق الذکر را «قوه عالی مطهر» ترجمه کرده که مقصد از آن سرچشمه طبیعی جریان آب مذکور است که بالای کوه «هوکوریا» یکی از قلل پامیر وجود داشت.

اوستا نسبت به اناهیتا و شکل و اندام و البسه او معلومات مفصل میدهد ولی چون این ربه النوع در آریانا از اعصار قبل التاریخ تا معاصر حتی ختم دوره کوشانی های بزرگ پیروان داشت بقیه تفصیل را بعدتر در جایش میدهیم. اینجا محض به این قسمت اوستا استناد میکنیم که اناهیتا را بحیث ربه النوع باستانی یاد کرده و این مطلب از ین واضح میشود که تمام پادشاهان آریائی از «یما» گرفته تا «ویشتاسپه» معاصر زرتشت و حتی خود زرتشت هر کدام از او استعانت کرده اند.

پس مفکوره الاهه مادر در آریانا سابقه خیلی باستانی داشته و غیر از شواهد حفریات، ادبیات مذهبی باستانی ما هم از او صحبت میکند و نام آن بصورت «اناهیتا» البته بعد از عصر اوستائی تعیین شده است.

عناصر پرستی ویدی: با ظهور آریائی یا با ظهور ادبیات شفاهی آریائی که خاطرات آن امروز بصورت کتب ویدی در دسترس ما است، عناصر پرستی و احترام عناصر طبیعی در دو طرفه هندوکش عمومیت پیدا کرد. آریاها بیشتر مجذوب قوا و مظاهر طبیعت بوده و همین جاذبه در مراتب اولی حیات نزد آنها انبساط یافته و شکلی بخود گرفت که آنرا میتوان «احترام عناصر طبیعی» خواند. چه مدققین به این عقیده اند که در سرود های ویدی آثار دیانت های مختلف دوره های قبل التاریخ آریائی تأثیر افکنده. البته این امر بی دخالت هم نیست ولی روی هم رفته دیانت عصر ویدی آریانا عناصر پرستی و احترام و تمجید قوای طبیعی است که آهسته آهسته دارای میتولوژی مذهبی شده و هر کدام عنصر طبیعی صاحب نام و شخصیت و ممیزات گردیده است. چنانچه معروفترین آنها «اندرا»، رب النوع جنگ، «وارونا» آسمان ستاره دار، «سوریا» و «میترا» رب النوع آفتاب، «اگنی» رب النوع آتش و کانون خانواده، «سوما» گیاه کوهی که مشروب آن حرارت در

بدن تولید میکرد و شکل رب النوع را احراز کرده بود و دیگر مظاهر طبیعت مانند: باد، آسمان، زمین، شفق، شب، روز، صبح، شام و غیره درین شبهه ئی نیست که آئین ساده و ابتدائی آریائی با تحول تدریجی مراتب مختلف را پیموده است. از خلال سرود ها اینطور هم معلوم میشود که مجموع تمام عناصر مفید و نورانی را «دووس پاتر Davos Pater» یعنی «ذات درخشان» میگفتند و یا قوه درخشان مافوق کل را به این نام هم یاد میکردند. چنانچه نام خداوند تعالی^(ع) در اکثر السنه هند و اروپائی از همین کلمه «دووس» مشتق شده و در پښتو مفهوم لغوی آن بشکل «دیوه» یعنی «چراغ» هنوز باقی است که از سانسکریت بدان راه یافته است. به این اساس بعضی مدققین عقیده دارند که آریاهائی از عصر اوستائی حتی در دوره ویدی هم به موضوع وحدانیت خداوند جل و علی شانه پی برده بودند. به این اساس میگویند که آریا های عصر ویدی اگر چه بظاهر عناصر و مظاهر و قوای طبیعی را تمجید و ستایش میکردند، الواسطه خالق کل آنها را هم میشناختند. یعنی خالق کائنات را بواسطه معلومات بدیع او پرستش مینمودند.

بهر حال آئین آریائی عصر ویدی افغانستان قدیم بیشتر شکل عناصرپرستی داشت و در مورد بعضی از ارباب النواع آن دوره مختصر تشریحات میدهیم:

اندرا: مهمترین ارباب انواع آریاهای ویدی «اندرا» بود که اصلاً حامی کدام قبیله فاتح بوده است. این رب النوع بیشتر شکل رب النوع جنگ بخود داشت و علامه فارقه او رعد و برق بود. صدقه ئی که بیشتر برای او میدادند مشروب سوما بود. جنگ های او با مارها و اژدها هنوز انعکاسی در داستان های ما دارد.

وارونا: وارونا رب النوع آسمان بحیث مبدأ نور و حیات وقوه نیکوکاری تلقی میشد. آریا ها آفتاب را چشم، آسمان را لباس و طوفان باد را تنفس تصور میکردند و اداره نظام جهان را به او نسبت میدادند.

اگنی: رب النوع آتش و کانون خانوادگی محسوب میشد. او را صاحب اختیار خانه و عامل ازدیاد نسل بر سعادت خانه میدانستند. حمایت و طول عمر اطفال را از او انتظار داشتند. هکذا رب النوع قربانی هم بود.

سوما: سوما همان مشروبی که از عصاره گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته میشد. با حرارت و نشاطی که در بدن تولید میکرد مقام رب النوعی نزد آریاهای عصر ویدی پیدا کرده بود. گیاه سوما اصلاً در دامنه های کوه های آریانا میروئید. عناصر پرستی آریاهای ویدی از خود مراسم زیادی نداشت و ساده بود جزئی مراسمی که داشت به دو حصه تقسیم میشد یکی مراسم رسمی مانند قربانی های شاهی یا عمومی و دیگر مراسم خانوادگی. در قسمت اولی بیشتر ریشی ها و طبقه منور شرکت میجستند و دومی در کانون خانواده بعمل می آمد. آریاها همواره روز سه مرتبه صبح و چاشت و شام، مخصوصاً صبح برای ادای مراسم ساده که عبارت از خواندن سرود های مدحیه بود در دامن طبیعت در بیشه های قشنگ جمع میشدند و بعد از صرف سوما سرودهای خویش را میخواندند. طبقه روحانیون یا ریشی ها در خانواده و جامعه و در دربار شاه نفوذ زیاد داشتند و به مفهوم واقعی خادم سعادت قوم بودند.

آئین اوستائی، رفورم زرتشتی: اگرچه از عصر ویدی هم آریاهای آریانا با داشتن سرودهای ویدی دارای یک نوع کتاب مذهبی بودند (با وجودیکه در آنوقت بصورت کتابی جمع نشده بود) لیکن در مرحله دوم حیات خود در دو طرف هندوکش بصورت مشخص و معین دارای کتاب مذهبی شدند که تا امروز بنام «اوستا» شهرت دارد.

بعد از اختتام دوره ویدی و مهاجرت پاره قبایل آریائی از دره های هندوکش بطرف هند و فارس در حوالی 1000 تا 2000 ق.م. عناصر پرستی قدیم تحول نموده و شکل جدیدی بخود گرفت. موجد راه و آئین جدید کسی است موسوم به «زرتشت» یا «زرتشتی» که از طبقه ریشی یا حکما و روحانیون قدیم باختر بود و به اساس اقتضای محیط و زمان تغییراتی در معتقدات ویدی مملکت وارد کرده و اساس آئین جدیدی را به میان آورد که آنرا بعضی ها «زوراستری» و «زرتشتی» و بعضی ها «مزدئیزم» و برخی به علت مقابله عناصر خوب و بد «دوالیزم» و برخی هم بنام کتاب مذهبی «اوستائی» میخوانند. این نام ها هر کدام مناسبتی دارد ولی ما در تاریخ ادیان مملکت خود بیشتر آنرا بنام دیانت «اوستائی» یاد میکنیم.

پیشتر گفتیم که آئین اوستائی دامنه تحولات آئین و معتقدات قدیم «ویدی» است. این مطلب بسیار مهم است زیرا خلاف تصورات بعضی ها ثابت میسازد که معتقدات ویدی و اوستائی مانند زبان و دیگر ممیزات آن دو دوره در یک سرزمین واحد آریانا بمیان آمده و در اصل مبدأ مخصوص باشندگان این سرزمین بوده اند.

آئین اوستائی از تاریخ ظهور آن حوالی هزار ق.م. در باختر تا امروز در جهان از بین نرفته و در مرور زمانه و عصر و نقاط مختلف دوره های ترقی و بحران و تحولات زیادی را پیموده که اینجا موقع تذکار همه آن نیست. پس اینجا مقصدم از شرح آئین اوستائی اصل ظهور و شکل اساسی و واقعی این دیانت است که از حوالی هزار ق.م. تا دو صد ق.م. (ظهور بودائی در آریانا) آئین رسمی و عمومی آریانا را تشکیل میدهد. عناصر پرستی ویدی آریائی افغانستان را پیشتر چنین خلاصه کردیم که امید و بیم از عناصر نورانی و ظلمانی ایشان را به احترام و ترس از عناصر وادار کرده بود و به وجود خالق کائنات هم تا حدی پی برده بودند. در دیانت اوستائی این چیزها هر کدام به جای خود انبساط یافت و با قوت بیشتر شکل معین تری به خود گرفت به این معنی که عناصر خوب و بد مقابل همدیگر واقع شده و مقابله آنها اساس آئین اوستائی قرار گرفت. این دو دسته قوا صاحب شخصیت شد. چنانچه قوه نیکی را «سپننه مینو» و قوه بدی را «انگرو مینو» مینامیدند که آن دو را میتوان «خرد مقدس» و «خرد خبیث» هم ترجمه کرد. اگر چه اساس آئین اوستائی بر روی مقابله همین دو قوه روشن و تاریک، نیک و بد، مفید و مضر گذاشته شده بود معذالک «اهورا مزدا» و «هرمزد» در رأس همه حکمفرمائی میکرد. به این ترتیب ملتفت باید بود که هر مقابله و ستیزیکه بود در میان «سپننه مینو» و «انگرو مینو» بعمل می آمد و در مقابل اهورا مزدا کدام قوه فاعل خبیث وجود خارجی نداشت.

پس «دوالیزم» اوستائی در «گات» ها مفهوم مخصوص دینی داشت. به این ترتیب که «اهورا مزدا» «هرمزد» به تنهایی نظام کائنات را اداره میکرد و مقابله میان قوه نیکی و بدی، میان خیر و شر، میان نور و جهان و تاریکی های شهوت نفسانی بود که آنهم با روح خوشبینی که در ین دیانت موجود بود، با مراعات قوانین اخلاقی به فتح و غلبه روشنی بر تاریکی منتهی میشد.

اوستا در حقیقت حیات و تمام مربوطات آنرا دو جنبه داده بود که یکی آن نور و روشنی و دیگر آن ظلمت و تاریکی بود. جنگ و ستیز خواهشات نفسانی و هدایات وحدانی مظهر همین دو مفکوره است که اوستا آنرا خارج وجود هر فردی بشری عمومیت داده و در هر مورد مقابله و ستیز و عزم و اراده را توصیه کرده و آخر هم به غلبه روشنی های وجدان بر تاریکی های خواهشات نفسانی اطمینان داده است.

به این ترتیب طوریکه بالا اشاره شد در دیانت اوستائی مجموعی از عناصر نورانی و ظلمانی بمیان آمد و صاحب شخصیت و نام و نشان شد. عناصر نورانی یا خرد نیک با رولی که بازی میکردند مقام بلندی در دیانت اوستائی پیدا کردند و مجموعه آنها را بعضی ها ارباب انواع اوستائی خوانده اند. ولی ملتفت باید بود که مانند ارباب انواع یونانی نماینده مادیات نبودند و آنها را با مجسمه ها نمایش نمیدادند بلکه عموماً شخصیت های معنوی داشتند و آنها را رویهمرفته «یزتا» میگفتند و «امشه سپنته» یعنی «ارواح پاک و جاوید الهی» در قطار آنها می آمدند و عده ئی از آنها به ترتیب ذیل به شش میرسید:

1-	وهیو مانو	Vhou Mano	(فکر خوب)
2-	اشا وهیشته	Asha Vahishta	(بهترین تقدس)
3-	خشه تر وریا	Khshatar Varya	(سلطنت عالی)
4-	سپنتا ارمتی	Spenta Armati	(حس اعتدال)
5-	هروتات	Hervata	(سعادت و صحت)
6-	امراتات	Ameratat	(جاویدانی)

امشه سپنته هر کدام از خود وظیفه داشت مثلاً «وهیو مانو» حافظ رمه ها بود. اشا وهیشته رب النوع آتش شمرده میشد و تقریباً قاصد اهورا مزدا بشمار میرفت.

سپنتا ارمتی محافظ زمین و هروتات و امرتات بخشاینده سعادت و خوش بختی و طول عمر تلقی شده بودند و بر آب و نبات سلطنت داشتند. علاوه بر ین قواهای مفید و عناصر دیگری هم بودند که دسته «سپنته مینو» یا «خرد نیک» را در مقابل «انگرو مینو» یا «ارواح خبیث» یا دیو ها و شیاطین تشکیل میداد.

به اساسی که ذکر شد شالوده آئین اوستائی بروی رشد اخلاقی و تمیز نیک و بد و تقویّه قوه نیک گذاشته شده بود و انتخاب و مسئولیت بر عهده خود مردم بود. قرار اصولات اوستائی بشر مخلوق هرمزد بود و از روز تولد جزء قلم و کشور نور و روشنی بشمار میرفت ولی چون آزاد خلق شده بود، انتخاب حق خود او بود و در حالیکه سعادت و نجاتش به همین انتخاب تعلق داشت، در فتح و پیروزی نهائی نور بر ظلمت هم سهیم و

مؤثر بود زیرا هر عمل نیک بشر قوه عمومی نور و روشنی را تقویت میکرد و هر عمل بد قوه ظلمت و تاریکی را نیرومند میساخت. بنابراین بشر باید طرف خوبی و روشنی را انتخاب میکرد تا نور فاتح میشد و نجات او با فتح روشنی بر تاریکی صورت میگرفت. علاوه برین چیز دیگری که در اخلاقیات پیروان اوستائی تأثیر زیاد داشت عقیده نظارت اعمال او بود که از طرف امشه سپیته بعمل می آمد و هر کار خوب و بد تشخیص میشد. به این ترتیب آئین اوستائی پیروان خود را به راه روشنی و نیکوکاری آورده و هر شخص را آزادی در انتخاب راه روشن و تاریک داده و از نگرانی اعمال خوب و بد خبردار ساخته بود و سعادت و نجات فردی را در غلبه و پیروزی محاسن اخلاقی منوط ساخته بود.

روی همرفته قوانین اخلاقی اوستائی را به سه کلمه موجز ذیل که شکل فورمولی بخود گرفته خلاصه میتوان کرد: «هومته، هوخشه، هورشنه» یعنی «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک». به این ترتیب پیروان اوستائی مکلف بودند که فکر و زبان و عمل خود را از لوث و کثافات پاک نگه دارند و اعمال ناشایسته را حتی در خیال خود هم خطور ندهند. پیروان اوستائی به روز آخرت و پرشش و جزای اعمال عقیده داشتند. نظافت و پاکی ظاهری و باطنی راستی و راستکاری، مروت و سخاوت برایشان توصیه شده بود. دروغ گوئی بدترین گناهان شمرده میشد. اوستا سفارش شدیدی داده بود که زمین و هوا و آب پاک نگه شود و مخصوصاً از لوث بدن مردگان محافظه گردد. از این جهت آتش علامه پاکی قرار گرفت و افراط در ین راه بجائی رسید که این دیانت به «آتش پرستی» معروف شد. آتش بحیث نور و پاکی اهرورا مزدا تقدیس میشد. همین قسم مراعت پاکی زمین سبب شد که مرده را به زمین دفن نکنند بلکه در بلندی ها و قله کوه ها بگذارند تا مرغان هوا خورده و ناپدید شود.

رفورم آئین اوستائی به اساس اصولاتی که گذشت برای آریانای این عصر خیلی مفید ثابت شد. مردم را به زحمت کشی، پاکی، خوش بینی، نیکوکاری، زراعت و آبادی اراضی و سرسبزی مملکت تشویق کرد. در قوم روح پهلوانی، مقاومت، مبارزه تولید نمود و در نتیجه ملت با شهامتی بار آورد.

مذاهب فرعی اوستائی: همان طوری که آئین اوستائی در اثر رفورم دیانت ویدی در دو طرفه هندوکش بمیان آمد، از پاره اساسات قدیمی ویدی و اوستائی اشکال و مذاهب دیگری هم کم کم بوجود آمد که چیزی در خود مملکت و چیزی هم در خارج تأثیر افکند.

آتش پرستی: پیشتر دیدیم که در عصر ویدی آتش رب النوعی داشت بنام «اگنی». در اوستا آتش بنام «اتار» آمده و قراریکه دیدیم در میان «امشه سپیته»، «اش وهیشته» از آن نمایندگی میکرد. در اصل اساس اولیه دیانت اوستائی آتش پرستش نمیشد ولی کم کم پاکی مقام تقدس به آن داده و آنرا انعکاس نور «اهورا مزدا» و علامه صفائی اخلاق و حربه دفاع ارواح خبیثه تلقی کرده و چنین می پنداشتند که شب هنگام زمانیکه دیو ها و شیاطین بنای فتنه انگیزی را میگذارند، تنها روشنی آتش باعث فرار و امحای آنها شده میتواند. از این رو آتش را پسر و نور را علامه فارقه «اهورا مزدا» تصور کردند و روشن کردن آتش در کانون خانوادگی به اساس عادات عصر ویدی عمومیت یافت و حفاظت آن بطور

همیشه در آتشکده ها رواج پیدا کرده و روحانیون عهده دار این کار شدند. آتشکده ها مخصوص مؤبدان و شاهان و شاهان بمیان آمد.

بزرگترین آتشکده های کشور ما آتشکده «مهر برزین» یا «برزین مهر» در باختر بود که ویشاسپه بنأ نهاده بود. «بنداهش» آنرا در خراسان فراز کوه «ری و نتا Raevanta» قرار میدهد. «سپنتو داتا» یا «اسپندات» یا «اسفندیار» پسر ویشتاسپه، شاهنشاه آریانا، در «بخل بامیک» یا «بلخ درخشان» شهر «نوازک Navazak» را بنأ نهاده و آتشکده «وهران Vahran» را در آنجا تعمیر نمود. بعضی ها شهر «نوازک» را شهر «نویده Nawidah» خوانده و به 30 میلی شمال بلخ، کنار رود خانه اکسوس، سر راه بلخ و سمرقند قرار میدهند. اسفندیار بعد از تعمیر آتشکده مذکور شاهان کشورهای مجاور را به قبول آئین آتش پرستی دعوت نمود.

«نوبهار» معروف بلخ اگر چه در قرن 7 مسیحی حین عبور زایر چینی، هیوان تسنگ، معبد بودائی بود و بنام «ناوا و بهارا» یاد میشد ولی اصلاً در آتشکده بودن آن شبیه ئی نسبت. البته بعد از رواج آئین بودائی آتشکده مذکور به معبد بودائی تبدیل گردیده و شهرت بزرگی یافته است.

اناهیتا: پیشتر حین صحبت از «الاهه مادر» یا «مادر کبیر» از اناهیتا ذکر کردیم ولی آنجا شکل قبل التاریخ آن در نظر بود. اوستا اناهیتا و شکل، البسه و زیورات او را طوری تعریف میکند که گوئی معبد و مجسمه او در بین فرصت حاضر بوده. «راولنسن» در کتاب بکتریای خویش یکی از مجلل ترین معابد «اناهید» را در شهر «بکترا» (بلخ) قرار میدهد. مشارالیه مینگارد که قبل از ظهور «سیروس» و «داریوش» این معبد در باختر وجود داشت. شاهان هخامنشی در اثر تهاجم خود «اناهیتا» را شناخته و مفکوره پرستش آن در فارس انتشار یافت و معبدی در «اکبتانا» (همدان) برای اوساختند و بعد از «ارتاگزارس منمون Artagserxes Mnemon» (362 – 404 ق.م.) پرستش آن در خاکهای فارس معمول شد. در باختر تا زمان کوشانی های بزرگ پرستش اناهیتا هنوز کاملاً از بین نرفته بود.

آئین بودائی: در دوره ئی که دیانت اوستائی سرتاسر آریانا را فراگرفته و به حیث دین رسمی دولت و آئین ملی مملکت تلقی میشد، در کشور مجاور ما هند در قرن 6 ق.م. در شهر بنارس شهزاده ئی بنام «ساکيامونی» از خانواده «کشتریا» و قبیله «ساکیا Sakaya» به عشرت و جلال حیات سلطنتی پشت پا زده و بعد از چند سال انزوا و ترک دنیا و تجسس فلسفه حیات، «بودهی» یعنی «منور» شده و آئین بودائی را بنأ نهاد و «دارمه Dharma» و «سامگه Samgha» یعنی قوانین و حلقه راهبین او وجود خارجی پیدا کرد.

اساس آئین بودائی و فلسفه آن عبارت از احساس درد و پیدا کردن راه علاج آن بود. به دنیا و اسرار و صورت تکوین آن اهمیتی نمیداد و توصیه میکرد تا هر شخصی از راه ریاضت و صلح و سلام آرامش روح را طوری در خود تولید کند تا در «نیروانا» یعنی حیات ماورای قبر رستگار گردد.

قرار روایات اساطیری در سال وفات بودا در «پاجاکره» محفل مذهبی تشکیل شده و سه نفر مریدان عمده او «آنندا Ananda»، «یوپالی Upali» و «کاسیپا Kacyapa» از سخنان او مجموعه قوانین مذهبی بنام «تری پیتاکا Tripitaka» یعنی «سه سبد گل» تدوین کردند.

آئین بودائی تقریباً سه صد سال در خاک هند مانده و در عصر سلطنت خاندان «موریا» در سال یازدهم جلوس «آشوکا» که مطابق به 258 ق.م. میباشد، محفل مذهبی در هند تشکیل شده و فیصله کرد تا مبلغین در اطراف هند و خارج هند فرستاده شوند. در نتیجه مبلغینی بنام های «مجهان تیکا Magghantika»، «دهه ماراکیتا Dhammaratikka» و «مهراکیتا Mahurakkita» بطرف آریانا و کشورهای غربی آسیا اعزام شدند. در نتیجه آئین بودائی بعد از اواسط قرن دوم ق.م. بتدریج «گندهارا»، «نگاراهارا»، «لمپاکا»، «کاپیسا»، «بامیان»، «هیبک»، «باختر» و «تخارستان»، یعنی نیمه شرقی مملکت را فراگرفت و دین اوستائی در نیمه غربی مملکت محدود شد. دین بودائی هندی در خاک هند دارای فلسفه محدود و شامل تنها «راه کوچک نجات» (هنایانا) بود. معتقدات اوستا آریانا در آئین هندی تأثیر زیاد افکنده و افق آن را به اصول مدرسه «سراوستی» دامن و وسعت داد و در اثر محفل بزرگی که در عصر زمامداری کنیشکای کبیر در پشاور یا کشمیر تحت ریاست عالمی بنام «وازو میترا» تشکیل شد، افق محدود مدرسه «هنایانی» وسعت یافته و طریقه «مهاییانا» یا «راه بزرگ نجات» بمیان آمد و «گندهارا» یعنی دره کابل «ارض جدید» بودائی شد. آئین بودائی در نیمه شرقی آریانا به سرعت ترقی نموده از زمان آشوکا موریا گرفته تا عصر کنیشکا معابد باشکوهی در هده، کاپیسا، بامیان، هیبک و باختر آباد شده و یادگارهای قیمت بهای بودا در معابد آریانا به ودیعه گذاشته شد. هزارها معبد و استوپه قسمت شرقی مملکت را فرا گرفت و هزارها نفر روحانیون و راهبین متبحر به ترجمه و تألیف کتب مذهبی مشغول شدند. با روح هنری یونانوباختری و بودائی آریانا سبک هیكل تراشی جدیدی را باز کرد و به هند و آسیای مرکزی به ارمغان فرستاد. بزرگترین هیكل های بودائی جهان، بزرگترین استوپه های سنگی، بلندترین و مجلل ترین استوپه ها که چشم روزگار نظیر آنرا ندیده بود در بامیان، هیبک، کاپیسا، و گندهارا بمیان آمد. روحانیون بودائی آریانا فلسفه مذهبی و اصول معماری و هیكل تراشی کشور خود را منزل به منزل به ماورای پامیر در خطا و ختن و از آسیای مرکزی به چین و حتی تا شرق اقصی انتشار دادند. دین بودائی از قرن دوم ق.م. تا اوائل قرن 9 مسیحی هزار سال کامل در آریانا (نیمه شرقی) رواج داشت و آریانا کانون مهم این دیانت بشمار میرفت. اهالی افغانستان طوریکه پیشتر اشاره کردیم بیشتر پیرو راه بزرگ نجات (مهاییانی) بودند و پیرو آن راه کوچک (نهاییانی) هم در میان آنها پیدا شده رفت چنانچه حین عبور زائر چین هیوان تسنگ در قرن هفت معابد و روحانیون و پیروان هر دو طریقه در شهرهای عرض راه او وجود داشت.

افغانستان راهبین بودائی معروفی پرورانیده که هر کدام در عصری شهرت بسزائی داشتند. در عصر کنیشکا در قرن دوم مسیحی «وازو میترا Vasoumitra» و «پارسوا Parcva» که اصلاً گندهاری بودند شهرت زیاد داشتند و در محفل مذهبی پادشاه مذکور نقش مهمی بازی کرده اند.

«مانتانگا Mantanga»، «دهرماکالا Dharmakala»، «گونوارمن Gunavaraman» که به گندهارا و کاپیسا نسبت میشوند، نمونه‌هایی از علمای عصر کوشانی آریانا اند که در تراجم کتب مذهبی خدمات برجسته انجام داده‌اند. در قرن 7 مسیحی «پراجانکارا» در بلخ «آلی یوسنی نا Aliyesoeana» و «آلی یو توسا Aliyetosa» در بامیان از جمله سرآمد علمای بودائی ما بشمار میرفتند.

پیشتر گفتیم که آئین بودائی در آریانا نشر میشد و دیانت اوستائی سرتاسر کشور را فراگرفته بود. این دو دیانت مدتی به آرامی با هم مقابله داشتند و مسئله به کامیابی تدریجی بودائیت منجر شد ولی این کامیابی در نیمه شرقی کشور متوقف ماند.

ارباب انواع اساطیری یونانی: در اثر فتوحات اسکندر و تشکیل سلطنت مستقل یونانوباختری در طی دو قرن اول ق.م. ارباب انواع اساطیری یونانی کم کم در افغانستان معروف و اساطیر آنها در اذهان توده تأثیر افکند. مسکوکات و هیكل تراشی در ین راه بی مدخلیت نیست. به این ترتیب قصه‌های «هرکول»، «زوس»، «ژوپیتر»، «دیونی زوس» و غیره کم و بیش رواج یافت و بعضی معابد بنام آنها آباد شد.

در عصر سلطنت شاهان مستقل یونانوباختری و کوشانی‌های بزرگ امور مذهبی آزاد گذاشته شده بود. به این ترتیب آئین بودائی عروج پیدا کرد و زمینه برای پرورش ادیان و مذاهب مختلف مساعد شد. شاهان یونانوباختری آریانا اگرچه به ظاهر امر رسماً هر خانواده‌ئی رب النوع حامی اساطیری یونانی را روی مسکوکات بضرب میرسانیدند ولی کم و بیش تحت تأثیر و نفوذ دیانت‌های محلی آریانا آمده بودند چنانچه عقیده بر ین است که «مناندر» آخر داخل دیانت بودائی شد.

کوشانی‌های بزرگ هم به دیانت‌های محلی آریانا گرائیدند. «ویما کدفیژس» در مسکوکات خویش «شیوا» را نمایش داده و خویش را «شیوائی» مذهب معرفی کرد. کنشکای بزرگ پادشاهی بوده که به شهادت مسکوکات تمام ادیان و مذاهب کشور را احترام میکرد. ارباب انواع اوستائی، یونانی، بودائی همه در سکه‌های او نمایش یافته و اسم برده شده‌اند. بهر حال عموماً عقیده برین است که در اواخر سلطنت به دیانت بودائی داخل شده و در راه ترویج و انتشار مذهب و تعمیر معابد مجلل خدمات بیسابقه به دین بودائی انجام داده است.

ناگفته نماند که پرستش «اناهیتا» که از آن پیشتر صحبت کردیم در عصر کوشانی‌های بزرگ تا قرن دوم مسیحی از بین نرفته است. علاوه بر نمایش او روی مسکوکات معبد مجللی هم در باختر کنار مجرای آمو داشت که تا قرن سوم مسیحی آباد بود.

آفتاب پرستی برهمنی: از روی نگارشات زایر چین، هیوان تسنگ و شهادت بعضی از مؤرخین اسلامی مانند محمد عوفی چنین استنباط میشود که از اخیر دوره کوشانی‌های بزرگ به بعد آفتاب پرستی در افغانستان چه در شمال و چه در جنوب هندوکش مخصوصاً در حصص جنوبی آن رواج داشت و پهلوی معابد بودائی T معابد آفتاب پرستی برهمنی هم

جابجا دیده می‌شد. تا حال حفریات یکی از این معابد اخیرالذکر را که عبارت از معبد «سوریا»، رب النوع آفتاب در کوتل خیرخانه باشد^T بما معرفی کرده است. به ثبوت رسیده است که آفتاب پرستی پیروان و معابدی در حصص جنوب هندوکش داشت. پروفیسر هاکن در کتاب «تجسّسات عتیقه شناسی کوتل خیرخانه» که در 1936 در پاریس به طبع رسیده و موضوع آنهم «معبد سوریا» می‌باشد به استناد نظریه موسیو «کومان F. Cumon» و مدارک وی مینگارد که: «در قرن 4 مسیحی پرستش آفتاب در عالم شرق عمومیت زیاد داشت. پرستش آتش و آفتاب که بقایای آئین زوراستری (اوستائی) می‌باشد از مدت مدیدی در سیستان شیوع یافته و قدم به قدم بطرف هند رفت و در هند هم انتشار یافت.» از روی «بهاوشیاپورانه» معلوم می‌شود که آفتاب پرستی در «ساکه دویپا» یعنی «سیستان» معمول بود و بعضی از مؤبدان آن بنام های «بهوکجه» و «ماگه» اسم برده شده اند. (تجسّسات عتیقه شناسی کوتل خیرخانه تالیف هاکن پاورقی 3 صفحه 21).

پس قرار نظریات فوق گفته می‌توانیم که پرستش آفتاب از سیستان که کانون دیانت اوستائی و فروعات آن شده بود در حصص جنوبی هندوکش بطرف شرق پیش آمده حوزه رودخانه های هیرمند، فراه رود، ارغنداب، زابل و کابل را احتوا کرده است و از قرن چهار مسیحی به بعضی حصص افغانستان جنوبی پیروان و معابدی داشته که ایشان را «برهن» های آفتاب پرست هم میخواندند.

فراموش نباید کرد که یک عده مسکوکاتی هم در بین است که بصورت صریح و دقیق به شیوع آفتاب پرستی در افغانستان و حتی به نقاطی که معابد آن در آنجا آباد بود روشنی می اندازد.

در این مسکوکات که بیشتر به «نپکی ملکان» یا شاهان کوشانو یفتلی تعلق میگیرد، رب النوع آفتاب به شکل هیکل نیم تنه ئی نقش است که شعله ئی از عقب سر او زبانه کشیده. در روی این مسکوکات اسمای بعض نقاط مثل «داور» (زمین داور)، روشن [؟] یا (رودبار ؟) کنار هیرمند، زابلستان، فرزانه، سکاوند (در لوگر) نقش است و به عقیده مستر «مارتن» در بین جاها معابد آفتاب پرستی وجود داشت. یکی از معابد بزرگ آفتاب پرستی در زمین داور در جبل الزور آباد شده بود و قراریکه همه میدانیم عبدالرحمن بن سموره در آنجا هیکل طلائی دیده است با چشمان یاقوتی. مدققین غربی این هیکل را مجسمه رب النوع آفتاب تشخیص کرده اند.

راجع به معبد سکاوند لوگر محمد عوفی در جوامع الحکایات خود معلومات دقیقی داده و آنرا بزرگترین معبد هیوان میخواند و قرار تذکار او سالانه از اقطار دور دست هند برهمنیان آفتاب پرست هندی به اینجا می آمدند. این معبد آخر بدست «فردعان» سرلشکر عمرولیث صفاری و جنگ او با «کلمو» سومین «رای» برهن شاهی کابلی حوالی 287 – 265 هجری (مساوی به 900 – 879 م) ویران شد.

پس بدون شبهه و تردید گفته می‌توانیم که از حوالی قرن 4 مسیحی به بعد علاوه بر دیانت بودائی و اوستائی که شرق و غرب آریانا یا خراسان را اشغال کرده بود، در جنوب هندوکش، در مناطق نفوذ هر دو آئین مذکور دیانت آفتاب پرستی هم شیوع یافته و قدرت

زیاد را کسب کرده بود و دارای معابد مجلل و باشکوهی گردیده بود. این دین تا اواخر قرن 3 هجری مطابق ختم قرن 9 مسیحی در افغانستان رواج داشت و آخرین ملجا آن مناطق جنوب مملکت بود.

دیانت نستوری: در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم مسیحی «نستوریوس» رئیس روحانیون قسطنطنیه [استانبول فعلی] مذهب جدیدی در دین مسیح کشید. مشارالیه به این عقیده بود که حضرت مسیح دارای دو شخصیت بشری و الوهیت بوده در نتیجه در اثر مجلس Tophes در سال 431 مردود واقع شده و وظیفه ریاست روحانیون از او سلب شد. این شخص و طرفداران او در بغداد و موصل شام بنای نشر عقاید خود را گذاشته و نظریات آنها در فارس ساسانی نفوذ پیدا کرد. شاه پور دوم نستوری های زیادی را کشت. یزدگرد اول به آنها آزادی عقیده داد و باز فیروز با آنها سر مخالفت را گرفت و نستوری ها بکلی مضمحل نشده بلکه از فارس بطرف خراسان هم نفوذ یافتند.

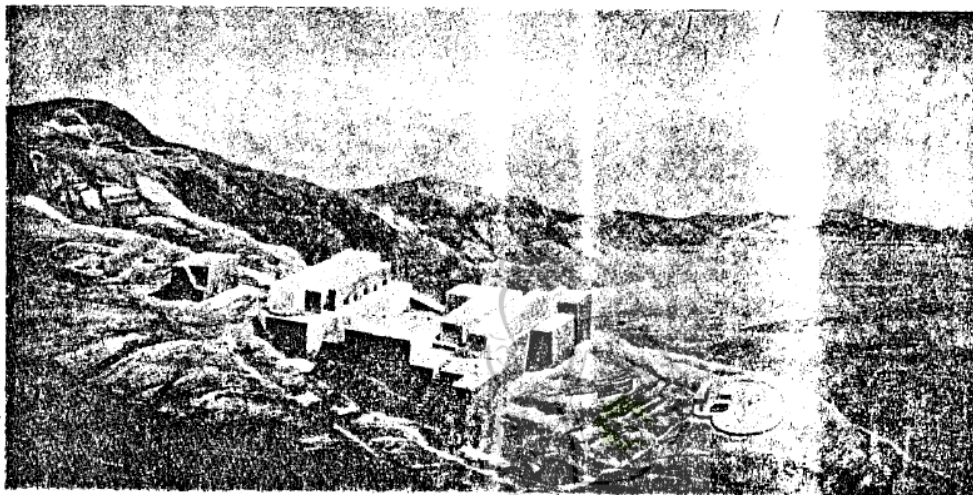
هدف اصلی نستوری ها انتشار عقیده شان در هند و آسیای مرکزی بود. چون در هند از راه دریا هم میرسیدند عقیده آنها از راه صفحات شمال هندوکش به آسیای مرکزی پیش رفت. از این جهت آئین نستوری در صفحات شمال افغانستان انتشار یافته و در حصص مرکزی و جنوبی سراغی از آن نیست.

بعضی ها چنین عقیده دارند که نصرانیت حتی 190 سال بعد از وفات حضرت مسیح از راه فارس به باختر نفوذ یافته است. بهر حال انتشار مذهب نستوری در حصص شمالی کشور ما چیزی است مسلم.

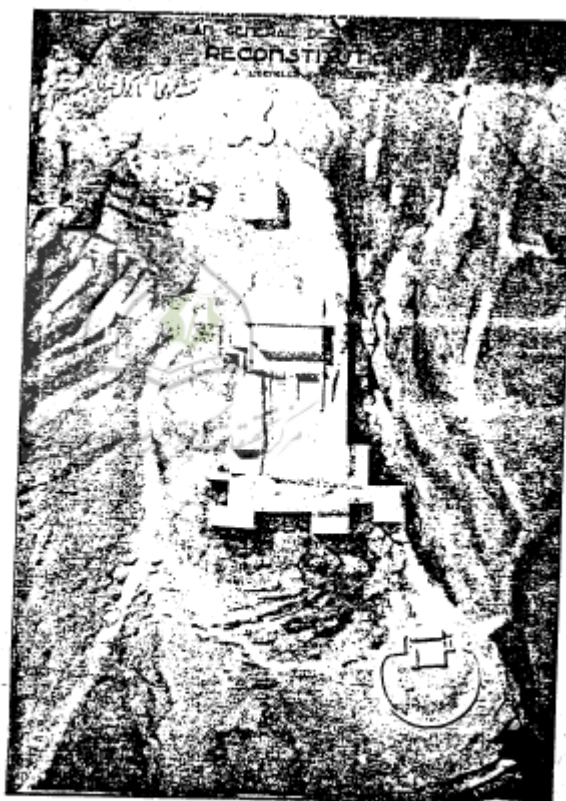
مراکز عمده نستوری ها در افغانستان هرات و بلخ بوده، مرو و سمرقند هم به همین پایه اهمیت داشتند. منابعی در دست است که بعد از 334 مسیحی از وجود «اوک» و «کلیسا» های نستوری در هرات صحبت میکند. از 540 و 550 به بعد و وجود اوک و کلیساهای نستوری در هرات و بلخ اشاره شده است. این رویه تا اوائل قرن 14 باقی مانده زیرا «مارکوپولو» در مسافرت خود هنوز از وجود مسیحیون نستوری در هرات و سائر حصص شمالی افغانستان صحبت میکند.

به این ترتیب زمانی که دین مقدس اسلام در خطه حجاز به میان آمد و به سرحدات خراسان رسید آئین بودائی، زردشتی، آفتاب پرستی برهمنی، مذهب نستوری مسیحی مملکت را اشغال کرده و مبلغین دیانت مقدس اسلام در گوشه شمال غربی با نستوری ها، در حصص غربی با زردشتی ها و در زاویه جنوب غربی و جنوبی با آفتاب پرست های برهمنی و در باقی حصص شرقی و جنوبی با پیروان بودائی مقابل گردیده و به تدریج در مرور قرون دامنه مذاهب و ادیان قدیمه آهسته آهسته برداشته شد و دین واحد اسلامی جای آنها را گرفت.

/ مجله آریانا، سال ششم، شماره نهم، اول میزان 1327، کابل//نشر مجدد سپتامبر 2015، بنیاد فرهنگی کهزاد/



معماری: دکتر سید علی حسینی، طراحی: دکتر سید علی حسینی، نقشه: دکتر سید علی حسینی، مقیاس: ۱:۱۰۰، سال: ۱۳۵۰
 اصل تصویر از کتاب آثار عتیقه کوتل خیرخانه، تألیف موسیویها کن اختیاس شده.



پلان افتاده معبد آفتاب یزدانی، سواریه، در کوتل خیرخانه (۱۳) کیلو متری شمال غرب
 گیلان، اختیاس از کتاب آثار عتیقه کوتل خیرخانه، تألیف پروفسور هاکن.